

تقریظ و پذیر و تاریخ لی نظر از طبع او انشا پر و از نوایمن جناب نقشبندی قطب الانصاحب سلمه الوهب

الحمد لله الشهد الولی المومنین والصلوة لمحدر رسوله سید العالمین والد الطاهین
الطیبین واصحابه المهتدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ه الی یوم الدین
اما بعد درین زمان سعادت و مسرت تو امان جناب شیخ تابت صاحب صدر اشفاق منظر
اخلاق صفا الذکر والتشاور و مطلق نشان حضرت شیخ با و معرفت نجومیافتنا سلمه الله الوهب
گلدسته نگین و پر بار - و سلک پر زمین گوهر آبدار - اعنی تالیفی مختصر و
تذکره چیده و بهتر - مشتمل بر حالات اولیا و شهدا و سادات و علما - و اکابر و مشاهیر
شهر بندر مبارک سورت - از گلزار و ابحار تواریخ مستمته بحمد لقیة احمدی
که کتاب ضخیم مفصل و فحیم مطول - از تالیفات والد مرحوم این مولف گلدسته تالیف
مختصر مذکور القدر جناب مغفرت تابت حضرت شیخ احمد عرف بخشومیان صاحب غفر الله
هست - انواع ریاضین حالات مجلس خارسی بسیار چیده بجا به ترتیب سببه میان گلستان
رفاه عام در آورده - و اقسام اصناف تاریخات بقوایم کوشش بسیار بر آورده
باب کربلی نموده بکشتی خلوص تمام داشته - برای مجالس و محافل خدمت و ملازمت
الایان شهر سورت عموماً و امرا و سادات و مشاهیر خصوصاً بطریق امتحان پیش
نماده شده و بزیل ارمان منظر نموده آمده - تا از اقسام از اهر مطالعه این گلدسته
روایح ریسمان بزرگان مشام خاطر شان را معطر سازد و معبر نماید - و آب و تائب
و انهای معاینه این سلک نصارت گوهر و قیمت و معلومات اکابران چشم جان
آنها خشکی سازد و بصیرت افزاید - اعنی از مطالعه اثر پذیر شوند - و راه تا بعداری

ایشان گیرند - و نزد فقیر این مخلص دین کار جد و تزد و نمودن - و این چنین نسخه را
 پیرایه شود پوشانیدن که گمشدن این شهر را بران اطلاع نباشد - و حال آنکه آگاهی
 بر مشاییر سلف و بزرگان دین شاعر و مندان و سر بر آوردگان اهل یقین شهر است
 بر آئینه از صلاح و فلاح و کار ثواب دور نخواهد بود - و البته از سود و مپود و اجریم
 بعید توان شمرد - خصله حسن و بغایت مستحسن افتاده - و بجای خود نیک آمده - عبارت
 سلیس معانی نفیس - الفاظ عام فهم - نه بیش کم - بیان از طول و فضول بکنار
 نظر بر حصول مدعای کار - درین شهر قحط الرجال علم زوال برای دریافت یادداشت
 تاریخ و سال حال بزرگان دین و علمای زمین سلف و غیره نسخه نامور الوجود و خوب
 سو و سود باید شمرد و بدست باید آورد و جزا لا فی الدار خیرا ولا الحقة ضییرا
 و چون با معان دیده شود - و بغور سکر کرده آید نیست

قطعه راقمه

کرد ذکر حال ابرار سلف را هر که جمع	بیشک و بی شبه باید رفتگان بازده خست
نیک مروان را حقیقت کسی ارقام کرد	در حقیقت یاد خود را اخر تا بنده خست

لطف

دانش و علم و لطف را گلزار	گلشن خلق را گل سبزه خار
بحر اسلاف را تشک آمد	صدف اعلافت را در شهوات
دولت و بخت منصب علم و فضل	بوده در خاندانش چپا کردار
خاندانش نجیب و نسل عرب	بدر مخاطب ز شش ملک ستار
بوده خود در بر بوده اسپه	نائب صوبه را حبه گالیگوار

هستی شیخ بهادر اورا نام
 چون شده ساخوڑه عمر شریف
 والدش شیخ احمد مرحوم
 کرده تالیف یک کتاب ضخیم
 شده نیکو حدیقه احمدی نام
 انتحالی گرفت زان تاریخ
 شهدا و یای سورت شهر
 ذکرشان یاد میدهند سلف
 حالی اکثر در ان بیان کرده
 چون ازین شهر فارسی عربی
 بلکه انگریزی علم و کجراتی
 زان سبب بهترست این تاریخ
 شاید از ذکر حال برکت ایشان
 و امن علم هر قسم گسیبند
 مسلمانان خوشا اگر دهند
 کار و بیکاری می نمایند زود
 تو تاریخ او پیاگفته

و قسیده مبین است بزرگوار
 زان سبب گشته حال نشین خوار
 عرف بخشو میان خوش اطوار
 خوش عبارت ز کوشش بسیار
 ملک گجرات را عجب گلزار
 کرده تالیف مفصلتیار
 شیخ و مساوات و نیز بزرگوار
 هم صنایع و شمع و اهل کاف
 سال سلو و فوت با کردار
 گشته گم از تبدل سرکار
 هم نگیرند از براس کار
 که شوند از بزرگان واقف کاف
 خفته و لهامی شان شود بیدار
 وز یگانہ بیگانہ ما سندیار
 قیمت وقت و قدر بر سرکار
 شکل اقبال و صورت ادبار
 سال هجری قلب از ان برآر

ای قلب بر این بجواه بیتا

اہل سورت را گلشن اختیار

قطعه

گفت تاریخ بزرگان مختصر	هر که بنید زین گوید ای قلب
کرده اهل شهر امانت گزار	بست از شیخ بها و ریادگار

تقریب عجب و تاریخهای عنریب از

کلیک جو اسرسلک محبتی جناب سید

عبد القادر بن سید عبدالصاحب نورالله سلمه اش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمیگویم که از دنیا جدا باش	بر طایفه که باشی با خدا باش
----------------------------	-----------------------------

بعد حمد و ثنای ذوالجلال عزوجل که تبارک الذی بیده الملك وهو علی کل شیء قدير
 الذی خلق الموت والحیوة لیبیوکم ایاکم احسن عملا هه شان اوست درود و نعت
 نبی کریم سید مرسل علیه و علی اله و اصحابه صلواته الله و سلامه الازکی و الافضل که ما کان
 محمداً اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین بر رسالت برهان او
 که همین برکت عظمی و عظمت کبری اعیان این تقریر را که جامع و مختصر از قسم خود است مبارک
 و کافی تر است تجریر ما هو المراد و تطیر ما به الرشاد می پردازم که بزرگان و صاحبان
 زمان سابق و حال که در راه حق پستی گرم نمائند، قدم صلاحیت حال و حسن اعمال ایشان

بیشتر از دیگران است مگر قدر این نعمت بیکران بس گران است ، حال زمانه همین گنہ از
 بشارت ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم بان لهم الجنة فرحتی است و از نذر است
 ان جندكم انت مرصدا اللطاعين ما بالاثنين فيها احقبا ، پیوستگی بهوس حصول شان
 و نوبی شیرین تر از شیر است ، و شوق خدمت و تقای بزرگان در معرض خطر ، لذت مطالعه
 احوال ایشان مائل به تلخی است ، و ذوق قرآنی توشه عاقبت خلاف مرضی ، نفس پروری
 در سرست ، و لباس خود بینی و بربر ، از صلاحیت حال و حسن اعمال پرست است ، چرا که این کار
 با نفس سرکش هم تپه ستیز است ، و از خدمت بزرگان و از مطالعه احوال ایشان گزینہ
 زیرا کہ نہ این قصه فراد و شیرین است ، و نہ آن نظاره حسن نکین ، لطف انگیز ، فخر تبرک و اخلاق
 حسنه است و نماز باضیاعاوات سیئه ، مساجد آباد و از بربادی است و معابد معمورانه
 و ایرانی است ، حیث چنان گزینہ گزیر مسلمانان است ، غسل و وضو اسراف آب است ، مسائل
 شریعت و طریقت کہ چراغ راه حقیقت و معرفت است ، برای نام در کتاب ، اگر شکست به تو بر
 یا بوضو است ، فخر بفتح اوست ، و اگر وقت نماز است هنگام گفتگو است ، با گنہ مسیغه بی انگیز
 است و از صدای الله اکبر انگشت بگوش آلوده نیز گنہ ، تسبیح هزار و نمانه بیش با در دست
 گنہ انگشت غفلت بکار خود و دانه انبشار خود و دل در افکار خود است ، همیشه

سب و درشت در دل گا و دوزخ

انجمن تسبیح کے دار و در

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ، شیدائی غفلت شمار و فدائی خیالات مانجیا
 ای و اگر خود را بکم و لقد ذکر متنا بنی آدم ، اشرف شرفا شمار و ، و بقدر ضلالت
 و قیبت و بیکران افتادن دلیل سر ملندی و فحش ، پندار و چه مصدع
 او خوشتر گم است که ای سر می کند بس کن بس کن ، و نظر گریبان خود از

پیش و پس کن + این چه شورست که امروز در سر کردی + و یاوه گویی هرزه سرائی است
 که بر کردی + ترا با خلق و عالم چه کاره تویی و پروردگار توئی و اطاعت احمد محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم تو که در بند گوشه نشینی + و در قریه که معمور از ناخدا پرستگان است و آباد از حلقه گویان
 تبتان است + خود را می بینی + بنده خیال تنگ خویش و ضبطی آهنگ و عاقبت پیش
 گردیده + چه دانی که در پس آئینه پر زنگ تو کسیت + و حقیقت حال خارج از گرتنگ
 تو چیست + خود را نه میدانی که چه کسی + پس بحال دیگران چه رسی + **تو چیست**

تو چه دانی که ما در ای تو چیست	چون نه دانی که در سر ای کسیت
--------------------------------	------------------------------

ازین گفتگو حذر کن و توبه ازین شر کن + مصداق طلق المؤمنین خیر العمل آرد و خود را
 بین بدگمانی سپار **تو چیست** نظر کن بجماعت با اهل سینا
 که جام برهستی و بخودی ایست ازین پندار و ورشش و ازین خیال
 خام معذور + از آن قریه که در آن ببری بری یک قدم بیرون انداز و چه حکم فاجح
 البصر هل ترى من فطور نظر کن + و ازین صحرای است پستی که تماش خابستان
 کفر است + بمصداق ثور ارجع البصر کتین یقلب الیک البصر خاسئا و حقیر
 دمی بنظر دور باز بر و از به تا بینی که چه کسانند + کرم شب تاب یا گسائند + پندار که خود
 مردم نیکو صفات که بستجو در آن است درین زمانه حکم نادر و شاز و آرد + بلکه عجب
 که تصدیق صوت نفاذ و آرد + **راومه** کاشه پر زمی لعل بدست رندان
 تو چه دانی که درین جرد سرد می باشد **حضرات** انسانند لباس صلاحیت آراست
 و بزیر حسن حال پیرسته + دستار اطاعت مشور اسلام بر سر و طره ذوق با خدا
 زیب دستار شیر آید + کمالیت و بزرگی در کرد تا آنکه ازین جمله سالی که در آن

پیچیده قدم تقضیه بوجه نبری و در طینی خود را بحسن ظن تنغیر کنی نه توانی بشرف خدمت این چنین
 بزرگان رسیدن و ملاوت نقائی این قسم صاحبان چیدن چنانچه از آن بیان
 یک نظیر دلپذیر و دلچسپ سردست موجود است که در ذات منظر بحالات مجیده مجمع
 حسنات حمیده و فخرن برکات معدن عالی صفات محسم بصورت اخلاق برگزیده و منوره
 بنور حالات احسن و پسندیده که نام نامیش و اسم گرامیش شیخ بهاء و صاحب دام
 اقباله ملاوت زبان خاص عام ولذت کما انام است یافته ام که درین ایام سرت فرجام
 بمرق ریزی تمام دانه دانه چیده چون تسبیح مسلسل و قطره قطره کشیده چون عطر مجموع و مثل
 حالات متفرقه و منتشره از هر گوشه و مقام فراهم آورده نسخه احوال بزرگان سورت
 موسوم به گلستانه صلحا و سورت تالیف فرمودند در این رساله را به نظر اهل دل بین
 و نوری در آب و گل بین این نسخه را بچشم عبرت بین و در فرق کن میان شهد و گبین
 اگر خاصیت سر که داری به صدق ارادت بیایز بشهد پیروی بزرگان و خود را بسکنجین
 کن پس سجده شکر بر زمین کن و صاف و درواز خود جدا کن و خود را با خدا کن پنجوی
 بزرگ خودی گیر و در حالت فنا بخلقت از دوی چون از علم ایقین بعین ایقین درائی بینی
 که اگر چه وجود عالم همه از دست اما چون از عین ایقین سخن ایقین گرائی در یابی که بگو
 المختصر این کتابست که فقط از لطافت احش و برکت کمالش که شرح از کیفیت مطالعه
 و حیثیت معانیته پیش و نقشها احوال بزرگان سورت تازه گردید بلکه این رساله ایست
 که یادگار نقش بزرگی و صورت ارجمندی صاحب تالیف بر تخته زمانه و آئینه روزگار تا بقیام
 سیاه و سفید لیل و نهار بر تبه دوامست و قیام و بمرکت استقامت تمام رسیده چرا که نسبت
 از باب کمال نرسد گر آنکه خاک قدم ایشان بچشم کشیده باشد تا بر تبه ارجمندی رسیده باشد

و باحوال بزرگان گفت نشود مگر آنکه خوشه بزرگی از مزرعه صحبت صاحب دلان چیده
باشد تا از جبرمه لذت اینان چشیده باشد الهی مقبول خاطر انباش کن و
و منظور نطفه عویش گردان امین ثامن یارب العالمین

سال تاریخ و نیش

الهی این رساله طبله و عجمیه قابل قبول خدمت محکم فروغ هدایت امیر

قطعات تاریخ بزبان فارسی از دو ریخته کلک جوهر سلک
حضرت شه صاحب موصوف الصدور

مژده زسورت ولا بصدقم بمن	کز اثرش در دلم تازه گل گشت
زیر قلم در رسید حال بزرگان شهر	تازه گل از گلشن دهر سر اشکفت
از قلم حضرتم شیخ بهادر ولا	در چستان دهر این گل دیگر گشت

از پی سالت دلم گفت که شید اگجو
از قلم حضرتم این گل دیگر گشت

ایضا اوله اسکله

از کلک شصت علی شفا چون	احوال اهل سورت صورت پذیر شد
تاریخ سال خانه زنجین بکار گشت	این نسخه شکر زهری بنظیر شد

ایضا اوله اسکله

	<p>از بہا و ربے بہا و تصدق آن بہا و رشید صاحب فی شرف از کمال جسد آزرہ بکفت</p>	<p>مژدہ باد اسی دل کہ افتادہ بکفت صاحب لطف عمیم و ذی کرم سلسلہ ز احوال اصحاب کرم</p>	
	<p>از پنی سالش حسہ و گھنا بگو دستہ اسرار شرف سلف</p>		
	<p>قلب دین گھنا کہ خیر راہ زیوانت گفت شیدا یا دو گار زیت فانیت</p>	<p>فستق جامع ز حال الی سورت رقم از پنی تاریخ سالش اقیام روز گار</p>	
<h2>ایضاً اولاً سئلہ</h2>			
	<p>آبی کہ چشمہ اش سبیل انام باد از زمین لطف گوشہ چشمہ درام باد اقبال جا کرش نصیبش غلام باد یارب بہار گلشن سورت نام باد از فرد ذیل ہر دو بوقف انام باد</p>	<p>چشمہ کہ آب صفائی او مرآۃ العلوب اسی کبریا بصیبات آیت این کتاب جاہ و جلال خادم او دو نقش کینز این گل ز بہر گلشن سورت بہار است شیدا برای عسی ہم ہمچو پیش سال</p>	
	<p>منظور خاص بابل و ہر گنت سال ۱۰۹۸ شد برب انام کہ منظور عام باد ۱۰۹۷</p>		
<h2>ایضاً اولاً سئلہ</h2>			
<p>نئی ہو گئی آج کل شان سورت</p>	<p>نخل دل سے خوش ہو کے ارمان سورت</p>		

<p>لکھا شیخ صاحب نے احوال دلچسپ بہت سہمی و محنت بہت صرف مہت بزرگانِ سورت کا احوال لکھا رکھا بار احسان سورت کے سر پر ہو واجب کہ حال بزرگانِ سورت سنا جب یہ مشرودہ ہوا شوق مجھ کو دل زار نے سال بھری یہ لکھا</p>	<p>کر کے ناز او پیر نہ دوران سورت بہت کر کے وقت اپنا قرآن سورت بڑھائی عجب رفعت و شان سورت نہ سورت ہو فتربان قرآن سورت کہا دل نے نکلا اب ارمان سورت لکھوں سال ذکر بزرگانِ سورت کہ ذکر حبیل کریں ان سورت</p>
--	--

کہا مگر نے سال سمت ہی سچ

ہے ذکر حبیل بزرگانِ سورت

۱۹۵۴

ایضاً اول کتابت

<p>حضرت شیخ صاحب والا ذات عالی صفات حضرت کی دام تسخیر خلق کا رشتہ مرجہا مرجہا جسے ان اللہ حال ہر ایک بزرگ سورت کا کر دیا نام زندہ ہر اک کا آفرین سہمی و محنت پر سال تالیف کا ہوا ایسا</p>	<p>شہر سورت میں جنکی شہرت ہے اس رخ نامہ میں بس غنیمت ہے نظر التفات حضرت ہے اہل سورت پہ کیا عنایت ہے کر یا جمع کیا طبیعت ہے پائی جس جسے کو فضیلت ہے کس قدر اس میں صرف مہنت ہے او سکو حسین نہ کہ یہ یافت ہے</p>
--	--

جو کہ شیدا ہی طبع حضرت ہے
اندرون مضمحل طبیعت ہے

کر دیا آفتاب وزہ کو
کثرت شغل سے اگر پست

حسب ارشاد آپ کے لیکن
کلمہ یا مخزن حقیقت ہے

ایضاً اولیٰ سلمہ

فراہم کر کے قیل و قال کامل
کمال شوق سے احوال کامل
کہ حسین مندرج ہے حال کامل
کہ ناگہ مل گئی یہ حال کامل

جناب شیخ صاحب ذی کرم نے
بزرگون کا جو سورت لکھی جمع
عجاب ہو گیا طیار سنو
کہ شہد تھا بزرگون کی مدد کا

تلم برہشتہ شیدانے لکھا
چند دن چاہے ایک سال کامل

ایضاً اولیٰ سلمہ

ذکرے ز فضائل حمیدہ
۱۸۹۸ء

زیرت دم تلم ورام

ایضاً اولیٰ سلمہ

کہ سورت بزرگون کی فضیلت اس میں شامل ہے
عجاب مرہم جنس ل شوق کامل ہے

جناب شیخ صاحب نے کیا تالیف اک فنون
قلم برہشتہ شیدانے سال عیسوی لکھا

جناب موصوف الصدر سید عبد القادر صاحب المخلص شریف
 که از پاک نژاد و ان سورت اند و الحال بوجه منصب و شرفی
 بمقام و ازیه علاقه کاٹھیا و ارمقیم اند نامہ کہ شکر تاریخ و نظر
 خدمت حضرت مولف و ستاوه اند بدین الفاظ اظہار نمایند می خوانند

قابل تحسین نیسا و روم بخت
 گرچه او قائم بظاہر شدت تلف

چشم میدارم لے از زمین لطف
 گرفتبول افتد ہے عز و شرف

اِنَّعَارَ دَعَائِيْهِ

تا آنکہ در کنار اجابت رسد بدار
 در مہد ماوری اجابت فرا گذار
 دین طفل بی وسیلہ را پیش کہ و کا
 صد گونه تحفہای مرادش کند نشا
 یک گوشہ میں لطف بین طفل مقرا
 صد خلعت قبول خود اسی ب بدو گمار
 و رور کہ قبول خود اور انکام
 نخل مراد تا کہ صد بار بار با
 مست گنہ چو برورت آید گناہگار

ای عارفانقت طفل دعای من
 دین طفل شیر خوارہ را با صد نیاز مانا
 باشد کہ مہر او شش از جوش سرزند
 با پی قبول خود از بحر شش
 یارب ترا سپردہ ام این طفل ب زبان
 این طفل ب زبان چو بدر گاہ تو رسد
 یارب توئی وسیلہ طفل دعای من
 بنا و را تو راہ اجابت ب فضل خویش
 امیدوار لطف عمیت رہی

از عین عفو گوشه‌پوشی بدو گمار	از عاقبت چو پستی برافزاید
عفا رفاق است تنی گر گناهکار	شیدا چو عاقبت از پستی برافزاید

غیرش نخواه کرد چه گناهت نزار است	
سویش تو جفت کنش از تو شتر است	

وَلَكِنْ أَيْضًا

ببالش کردم این تسلیم و چو	بطبع آمد چو آن تاریخ سورت
---------------------------	---------------------------

بلغ همه و فصل بهاری	
شگفتگی گلشن تحسیر و چو	

قطعه تاریخ طبع از نتائج اوکار و در برابر جامع الفضائل حاوی
مکارم انحصائل خباب لونی محمود و جاسم سلمه الوداد

<p>لَوْ رَمَيْتُمَا اثَنَةَ يَمْحَى الْعِظَامِ الَّذِي يَدْعُو إِلَى الْإِسْلَامِ يَبْلُغُ الْحَادِثَةَ أَقْصَى الْمَرَامِ فَاقْ ضَوْءَ الشَّمْسِ وَالْبَدَا التَّمَامِ مَعْدِنَ الْأَنْوَارِ مِصْبَاحِ الظَّلَامِ إِلَهَ الْأَطْهَارِ إِخْيَارِ الْأَنَامِ صَعْبَهُ الْأَبْنَاءِ مَا نَاجِ الْبَحَامِ</p>	<p>تَحْمَدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْقَدِيرِ لَا إِلَهَ رَبُّنَا إِلَّا هُوَ حَدُّهُ مَطْلُوبُ كُلِّ الطَّالِبِ رَبُّنَا صِلْ عَلَى النُّورِ الدِّينِ إِنَّهُ شَمْسُ الضَّمِيِّ بَدْرُ الدِّجِيِّ شَرِّبَارِكِ رَبَّنَا الْهَادِي عَلَى نَمِّ يَا هَادِي الْوَدِّ بَارِكْ عَلَى</p>
--	--

بَعْدُ مَحْمُودٍ كَاتِبٍ مَلَا هَاشِمِ
 آيَتَهَا الْخُلْدَانُ طَيَّبُوا أَنْفُسًا
 إِنَّهُ قَدْ آتَى هَذَا الْكِتَابُ
 إِخْتَوَى ثَمَارَ آرِيَابِ الْمَدِينِ
 أَضْمَرَ أَحْوَالَ أَصْحَابِ الْكِرَامِ
 حَازَ أَخْبَارَ الْمَدَائِدِ الزَّهْدِيْنَ
 كَلَّمَ تَحْتَ تَرَاتِيْبِ السُّورِ
 لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
 كَيْفَ لَا وَهُوَ الْكِرِيْمُ الْكَرِيْمُ
 اِعْتَنَى بِالطَّبَعِ عَبْدًا مَنَعَهُ
 الْاَدْوِيْبَ الْجَبْرُذَ وَخَلَقَ كَرِيْمًا

قَدْ يَقُولُ قَوْلَ مَنْ يَدْعَى الْمَلَامِ
 وَاشْكُرُوا الشَّيْخَ الْعَمَّادَ الْمَقَامِ
 فِيهِ إِزْهَارُ الْمَنِيِّ فِي الْاِبْتِمَامِ
 اِنْطَوَى اِذْكَارَ مَنْ كَانُوا الْكِرَامِ
 وَالْكَرَامَاتُ الْفِيوضُ الْاِحْتِرَامِ
 يَعْبُدُونَ اللَّيْلَ وَالنَّاسُ نِيَامِ
 مُتْرَوُونَ صَامِتُونَ فِي الْمَنَامِ
 قَدْ سَعَى لِلنَّاسِ فِي اَعْلَى الْمَهَامِ
 ذُو الْكِمَالَاتِ الْمَهَامِ اِبْنِ الْمَهَامِ
 مَنْ هُوَ كَانَ الْخَطِيْبُ وَالْاِمَامِ
 اَطْبَعَ ذَاكَ وَجِئْنَ اِلَهْتِمَامِ

قَالَ عَامَ الطَّبَعِ مَحْمُودٍ خَيْرِ
 إِنَّهُ قَدْ اِنْطَوَى حَالِ الْعِظَامِ
 ۱۳۱۶ هـ

وَلَيْدًا اَيْضًا

چہ عت گہرت ہنبل بکیت
 ز آثار خاصان حق گروا ملاو

چہ شیخ باوردی ہا سنت
 بتاریخ سورت چہ فرخ کتابی

بسالش نمون سہ طلال ست محمود
 ز خاصان حق مہر شہ طبع زیبا
 ۱۳۱۶

قطعه تاریخ تالیف از فکر لطیف صاحب ذہن رسا بکرامات
 بزرگان شناسا حکیم محمد مسعود خلف الصدق جناب مولوی
 محمود صاحب المتخلص بمسعود ولما الرب الووؤ

<p>شیخ بہادر ما کو جامع العلوم است گلہ ستہ چہ زیبا تالیف کرد و روک اجری و ہد خدایش خوش کرد آشکارا از اہل علم و فضل روشن شدن سورت</p>	<p>بسیار خوش نوشت ہست این لکشا حقیقت آو و بس ضروری بی انہا حقیقت بودست آنکہ پیمان از چشم حقیقت وز کاطان آنست این پرضیا حقیقت</p>
---	---

<p>مسعود چون بستم سال از برائی تالیف آمد نذا ز غیبم راحت قر حقیقت ۱۲۱۶</p>	
--	--

قطعه تاریخ طبع طبع اوصاف ذہن خدا و احمد سعید خلف الرشید
 جناب مولوی محمود صاحب المتخلص بمسعود ولما الرب الووؤ

<p>مطبوع شد بفضل خداوند ذوالجلال از اہل فضل سورت خاصان آن تمام حالات کرد حضرت شیخو میان بیان یارب وجود حضرت شیخو میان نام</p>	<p>گلہ ستہ سیرت پاکان و صامین وز صاحبان علم و شرفیان کالین کاری چہ خوش نمود سزاوار آفرین باشد بخیر و عافیت و کرمیت قرین</p>
--	--

<p>تاریخاست چون ز بسے دین پروان سالش بگو سعید تو تاریخ اہل دین</p>	
---	--

قطعہ تاریخ چکیدہ قلم ندرت رقم جناب ڈاکٹر غلام حسین المعروف
برجسومیان صاحب المتخلص بتما ویکسینشن کے ضلع ماہر کا تھا

یہ احوال حضرات ذیجاہ اسے کد گوشتہ عزت و جا اسے غنیمت بہت ذات ذیجاہ اسے ہوا کیا کرم آپکا واہ اسے	لکھا حضرت شہ صاحب نے عمدہ فلک پر ہراک اہل سورت نے پایا خدا نے سخنے ایسے کرم الصفت کی ہراک اہل سورت سے ممنون جان
--	--

ادب کے تمنا کے تاریخ لکھی

کہ مطبوع گلہ پستہ و نخواستہ اسے

قطعہ تاریخ طبع حقیقت السورت چکیدہ کلک جو اہر سلک جناب
محمد اسماعیل ابن مرحوم عبد الرحیم حافظ

مؤلف نے سورت کی کلم حقیقت سرا پا ہے طرز بیان پختہ کہ مشہور عالم سے جسکی لیاقت ہو عالم کو یاد آج تک جسکی عظمت کہ پوری ہوئی شہر کی بیروت رہن شاد و خوش اتمام قیامت	بغزائش مولوی عبد الرحیم مضامین ہیں جو نہایت سلسل نویں کیوں مؤلف ہیں شیخ بہاؤ وہ ہیں حضرت شیخ حامد کو پختہ ریسان سورت مقام خوشی ہے خدا پاد و دونوں محوک مؤلف
---	--

جس نے طبع حالات و حسب سورت

سنا شوق تاریخ اجاب کو اب

گلهای آن چه خوش نگر که گلستان فدای اوست
 شیخومیان جناب ما بخت داخوش رستم نمود
 گلستانه که صد نسیم بهاران فدای اوست
 گلستانه که بلبلان قلوب چه شائقان
 چون جان بیدلان در ره جانان فدای اوست
 انوار اولیای سورت روشن سواوین
 رخسندگی ماه و مهر درخشان فدای اوست
 این کان جوهری بود که عدلیش پدید نیست
 بزایشس بهین که لعل بهخشان فدای اوست
 فسخ باب سال طبع شنیدم نذازعیب
 انجبار اقیاب - بگو که ز دل جان فدای اوست

قطعه تاریخ چکیده قلم جلالت رزم و غم زمین میمان سخندان
 بی سز و پا - صفت شکن آفت آن شیوایانی پاوره و او - بر باد و
 پندار خداوندی فضل و کمال خود ستایان بیج کن پیدماغبها
 انا و لا غیر می هرزه سرایان جناب منشی سید غلام علی صفا المتخلصین سلمه ربی

جمیل حمد رب العالمین است	جمال بکر فکر و شوکافان
لالی صلاتش بر رسول است	فروع گوشتنم سخندان
اله العالمین از من تحت	رسان بر آن صاحبش فوان

لسان الغیب گروانم چو چاق
 آگهی بخش در سرم حلاوت
 بکن شیرین بانای قلم را
 بهمان غنم را تقسیم و اوم
 کنون در مطلع سورت بصدت
 چه تا بان ست که پیش چشاش
 کمال حضرت شیخو میان بین
 که این گلدسته خاصان سورت
 ز گلدسته ست بل ایامی است
 ضرورت بود از بس بھر سورت
 زہی مجموعہ گنج حقائق
 پیمبر زادگان اہم ست دوست
 بیان کردست از اشرف سورت
 بزیر خاک سورت خفہ ہستند
 در استقبال کی و اندک فی الحال
 ز ذکر رنگان شہر سورت
 وہ خیر العز شیخو میان را
 عجب گلدستہ خاصان سورت
 چہ شش راستون سے توانم

برای ذکر پاکان بھر قرآن
 زبان خامہ را کن شکر افشان
 کہ سوز و زان گوی تلمح حرفان
 پی تاریخ انعام شکر فان
 بر آمد آفتابی شکر زیوان
 سر از سر شہر شد چشم خود ان
 چه نیو کردہ ست این کا فیضان
 مرتب ساخت با ترتیب شایان
 کہ ذکر رنگان بہتستان
 ازین گلدستہ ارباب عرفان
 پرازا و صاف ذکر پاکان
 سرانیدست حرفی ہم خاصان
 ز اہل علم و سیرت از آل پاکان
 چہ اہل فضل ہم صاحب کمالان
 نشان دارو نہ نامی کس از نشان
 چہ بر آیدگان کردست احسان
 باروہ بزرگان بت سبحان
 تھی از دور و صفش مریح لالان
 چہ لال آمد زبان خود ستایان

غش از پیشش ملک و اندک جزیت	که میبارست فتم نیکه سخنان
چو کردم شکر بهر سال طبعش	عیان شد بر طبع از سر زبان

تسلم کرده سرو پا طایفه را	
نوشتیم بعد از کار باکان	

قطعه تاریخ طبع از صاحب اخلاق و کیش گرامی منشسان
 محمد یونس صاحب کتف الصدق جامع المکارم جناب شی محمد
 کتف سلمها اللہ تعالی

ابتدا از یس بنام خالق عرشین	تاج حمد بانی بر سر عنوان خوش
غالیه از لغت بهر شام کرده	غازه وصل علی بر جبهه تیغ خوش
دعوی غر و سعادت چه در دنیا چه دین	وصف پاک آل و اصحاب نبی آن هست
در رو غفلت را گزان نمی پذیرد گام جان	شعه ذکر اقیانو اولیا و روان خوش
و چه چکد تهست این هر گل گزان ز یک بو	زار غوان یاسین و زرس و ریسان خوش
این گلها نیست بروی طبل کشت پر	نغمه سنجده که هر یک گل صد تبار خوش
سخ جانهای کسان را ایک همچون عذبه	بهر شیدا کردن این گلده پکان خوش
ا بر نیض حضرت یحیی میان که گرایش	از گل سورت میده این گل خندان خوش
آرزوی اهل سوره حاصل اندرین کتاب	اهل سورت از دل جان شکر این امان خوش
گنج اخبار سر او ان حب صنل کمال	جوهر آثار سورت یاسی این کان خوش
از شمیم جان در پیش تا زگی با پر شام	بر تحصیل سعادت این چنین تبار خوش

<p>خوشنما پدید آورنده گلدسته خاصان است</p>	<p>خودستانی جاہلی زبان سرائی را مگر</p>	
	<p>گر سرزدیان سرائی را کنی یونس مسلم منطق احوال بیکان سیال طبع آن سر</p>	
<p>قطعه تاریخ از قلم مذرت رقم شرافت آمین نجابت آگین میان سید فخرالدین صاحب خلف الصدق جناب کمالات تایت امیرالدین عرف امیر میان صاحب تمام اللہ الواسع متوطن مقصود پیدام</p>		
<p>چه خوش واقعات منیبان سورت بحالات پیران خاصان سورت که هست از گرامی تراوان سورت بزهش زلفت از مجبان سورت برای همه خیر خوان سورت مگر شخیص صاحب چوگان سورت زبانها بشکرش عزیزان سورت بارواج روشن ضمیران سورت</p>		<p>رقم کرد و شیخو میان صاحب جا چه گلده تالیف کرد آن جوان بخت جناب کریم اشیم شیخ صاحب چه خوش کردی کاریکه غیرش ضرورت اگر چند بود از چنین کار باخر بود از همه گوی سبقت به ترحیب و تحسین باید کشان خدای بزرگش جزا داد به خیر</p>
	<p>ز روی پدایت بی سال امی خنده بگفت تم مقالات با چکان ۱۶ هـ ۱۳۷</p>	
<p>قطعه تاریخ از حامد سعادت شامه سعید ازلی میان محمد بن فضا</p>		

ولی اللہ صاحب سلمہ، متوطن قصبہ کٹھوری کی از متعلقات سابقین مدرس
سیٹہ محمد یوسف عرف بھانا بھالی مرحوم مؤلف

گو کہ سرب و سرج ہم نیک نما دوست
اعنی شیخو میان از پاک نژاد دوست
بخصوص سیر اہل رشا دوست
از مقامات چہ ارباب سدا دوست
رفتہ بود از گرز و ہرز یاد دوست
و او دوران فاجیت پیاد دوست
خفتہ در لحد و نیش ز ہما دوست
شکر گوید ز دل اہل و داد دوست

محرر سبچ کرم و خست برج حمت
مدن علم و ہنر شیخ بہادر صاحب
کہ و گلہ ستہ تالیف کے خوب لطیف
ہست از ان نیک عیان بسکہ مقالات نہا
نامہای چہ بزرگان و چہ خاصان خدا
خاک پاک چہ بسے پاک نژادان و کبار
آن کہ امست کہ و اند کہ چہ اہل عرفان
رنگ رفتہ سبچ آمد ز ہین گلہ ستہ

ای محمد ز سر زہد جوان تائیش
سیر پاک بزرگان سدا دوست
۱۴

قطعہ تاریخ از شکستہ رسم رہ نور و بی ہنری بی کمالی باوید
پیامی بی جالی و بی جلالی بچران کج مج بیان امیدوار مغفرت است
کوین خاکسار ناظم حسین رضوی کاتب گلہ ستہ ہذا حفظ اللہ عن الہیہ العزیزین

کہ دلہارا بجنڈہ از خوشی لہجای از کار است
ز گلہ ستہ شبہ کہ در خوبی چو گلہ است
ز گلہ ستہ است بل از نیک کرداران گھنہ است

تعالی اللہ بجا حسن این گلہ ستہ ز بزرگ
ز دست لطف فیض خضر شیخو میان صاحب
چہ خوش بنوشت و تاریخ اہل خبرت سورت

<p>زحمہ فرس ہو یا اہل سورت راجو بیجا زہی گنجیب یا سرار پکان ست گدستہ ز شوق دن گسٹش عالمی ہا شہ زبان نیم الایا ایما التاتے اور کا ساؤ تا دھسا کہ بوئی نیست غیر از ترشی سیلی بوش آید سیہ و داعی و جاہل چہ خواہد خندش زبان جاہلی بدرگ کہ چون مشلوج لال آید نزلت و تاب عقرب نیش زن فرقی نیداند اگر ریمان ہت یا نرگس و گرنسین سیٹ لالہ</p>	<p>زہم لفظش عیان از پاک گفتار ان کردارست بے صاحب دلان را حاوی اخبار آماست و لیکن جاہلے در علت شہمی گرفتارست کہ حالانذ کے سے بھشیایم در کارست تنگ طرفے ز جام نخوت پندار سرشارست بر آید بلے از تخم زاغی سخت و سوارست بوصف حسن سورت حیف چون طقوہ بیکارست بد اندک شہری زلف مشکینش سیارست گل حسش بچشم جاہلے ہر بین چون خارست</p>
---	---

کمر بکت نامہ نام جاہلی را حربہ تابیخ
 ہانا سال طبعش۔ جامع اخبار ابرار است

ایضاً کاتبہ المشکین اعزہ اللہ من اجواز الشیطین

<p>بنام ایزد چہ گلدستہ ہستم زین گلدستہ گنج حقایق نشانی در زمین این دورا و بار جناب حضرت شیخوسمان و چہ احوال ست لحوال بزرگان ز حال ماضیان خواہد سر آید</p>	<p>در احوال ہایون فال سورت بقیصیل آمدہ احوال سورت بود گلدستہ از اقبال سورت رقم گلدستہ در احوال سورت اولوالالباب ہم ابدال سورت چہ خوش حرفی در استقبال سورت</p>
--	--

نذیرہ دیدہ و حسن و خوبی
 و لیکن اہلی چین بر چین است
 شود مغلوب چون عادت مجتہد
 مثال سہر بریدہ لال باشد
 ہمارا ہست گرد و روی کج و
 در افتد بان چو پاییدل زنتش
 زامثالش بود بہتر بھر حال
 پسند و اہلی کی خویش را
 حسد شد اہلی را رو کہ سانش

مثال مثلش از امثال سورت
 ز خوبیا حی سال قال سورت
 زندگر خود ستانی قال سورت
 چہ گوید جا ہے از حال سورت
 زندگر لعل وصلصال سورت
 سہ جاہل بود پامال سورت
 ہمارا زاوہ تعال سورت
 سلامان یا بود ابسال سورت
 زندش نیلکے اطفال سورت

ایضاً الکاتبین

بیا سے شائق آثار سورت
 حکایتش بدان غیب از حقائق
 سعادتش بدان غیب از سعادت
 در ایاتش بدان غیب از لطائف
 مقالتش بدان غیب از وقایع
 مقالتش برینع دل بس بندہ است
 مولف حضرت شیخو میان است
 مرتب کرد حالات بزرگان
 سجد انداز فیضش اہل سورت
 و لیکن بھوس ایمان نہ ارد
 مقالتش نہ خارج از زخارف
 زوالتش بھوس کے بہرہ ارد
 سنش نہ ناظر بر بھوس را

سخن گلہ ستہ باغ حکایات
 حقائق نیست بل گنج سعادت
 معارف نیست حسرتگان ہدایت
 لطائف نیست بسیرن از مقالات
 وقایع نیست عالی از مقامات
 کہ ہست از صالحان پاکیزہ حالات
 نئے ذی جاہ و از اہل کمالات
 درین گلہ ستہ فرخندہ آیات
 شدہ اکنون ہم آفرش مرادات
 بسمن صورتش از مستبح عادات
 زخارف را بگوین حسرت افات
 چگونہ مانکے ہشد نہ سعادت
 مجاہد واقعات باکرامات

تشریح تاریخی با تاریخ نقیض

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قلم در دست خدا دست یارب نیک میدانی
 که بد آموز این لوح رسم الف از نهدیم
 تعالی الله کجا انعام پس این جوان بختان
 معاذ الله که در پیش کرم از طفل دست نام
 درینا سر قدم کرده گم افغان و گد خیزان
 چو سوزن رشته خود و بسدم کوتاه گردیم
 بر آردمانه توفیق تو از قید منی یارب
 نماغم خود و لے بهسات در بند خودی ماغم
 ز مهرت ای که خورشید از گریبانها برون آید
 چو صبح پاکه امان میستوانی کرد خندانم
 عزیزان گرفتدم بر گام مردان بر بند نبند
 بس است اینم که سر باشد همه بر پای مردم
 زباز بیای این دان دلم گرفت دستم گم
 به یارب بیدان محبت گوی چو گانم

سلام آید
 در این روز